

چند پرسش از ناصر مهاجر درباره‌ی اعدام: «امروز در موقعیتی هستیم که می‌توانیم یک کمپین جهانی جدی به راه اندازیم»

رضا معینی
یکشنبه 28 مه 2023

رضا معینی: پرسش در باره‌ی اعدام است. اعدام‌هایی که در این روزها واکنش بسیاری را برانگیخته است. سال‌هاست «اعدام» در جمهوری اسلامی یکی از مسائل مهم ما بوده. اما به‌هنگام خیزش اخیر، پس از اعتراض‌های مردم در خیابان، اعدام معترضان به یکی از مسائل جدی جامعه بدل شده است که نمود آن را در خیابان‌ها، دیوارنویسی‌ها و شبکه‌های اجتماعی می‌بینیم. پرسش این است که آیا جمهوری اسلامی به این روش و سیاست خود ادامه خواهد داد؟

ناصر مهاجر: به درستی اشاره کردید که از روز نخست پاکبندی جمهوری اسلامی، با حکومتی روبه‌رو بوده‌ایم که اعدام یکی از ابزارهای اصلی کارش بوده است! بیانی‌های «جمعی از فرزندان اعدام‌شدگان دهه‌ی شصت» که چند روز پیش منتشر شد، با جمله‌ی دقیق و دردناک آغاز می‌شود: «چرخ دنده‌های ماشین اعدام جمهوری اسلامی هرگز از کار نیافتاده...» من هم بر این باورم که جمهوری اسلامی ایران، مطلقاً نمی‌تواند این ابزار مهم کارش را کنار بگذارد و از آن چشم‌پوشد. به کُنّه شعاری که این روزها بر زبان‌ها جاری‌ست، بیاندیشید! به جمهوری اسلامی می‌گویید «جمهوری اعدامی»!

از سویی دیگر گمان می‌کنم آگاهی همگانی نسبت به این امر، بی‌تردید در بیزاری بیش از پیش مردم از حکم اعدام و شکل‌گیری گرایش‌هایی که آشکارا و با صدای بلند از ضرورت لغو و برافکندن مجازات اعدام در جامعه سخن می‌گوید، نقش داشته است. این رویداد بسیار مهمی‌ست در کشور ما. مخالفت با حکم اعدام در ایران، دیگر به پاره‌ای از روشنفکران و خانواده‌های محکوم‌شدگان سیاسی محدود نمی‌شود. دامنه‌اش گسترده شده است و بسی فراتر از پیش رفته است. اینک جوانه‌های یک جنبش را می‌بینیم؛ جنبش ضد اعدام. در همین ماه اردیبهشت ۱۴۰۲، پی‌درپی زنان و مردانی را دیده‌ایم که دور و بر زندان‌ها گرد آمده‌اند؛ با داشتن مقواها و پلاکاردهایی در دست‌هاشان که روی آن نوشته شده است: اعدام نکنید. بسیار از این زنان و مردان، خانواده‌ی زندانیانی هستند که به اتهام جرایم عادی دستگیر و زیر حکم اعدام هستند. میزان اطلاعیه‌ها و بیانی‌هایی هم که این روزها بر ضد حکم اعدام داده شده است - از سوی کسانی که در جامعه مدنی فعال هستند - چشمگیر است. منظورم بیانی‌های «۲۵ نفر از فعالان مدنی و صنفی ایران [است که] خواستار لغو فوری اعدام‌ها شده‌اند»؛ و اعلامیه‌ی ۶ زندانی سیاسی از داخل زندان اوین که نوشته‌اند «اعدام نکنید! ما با شکل‌گیری چنین جنبشی روبه‌رو هستیم. جوانه‌های آن را می‌بینیم. تا کجا پیش خواهد رفت؛ نمی‌دانیم! اما می‌دانیم که زمینه برای رشد این جنبش هرگز تا به این حد مناسب نبوده است. در پاسخ به پرسش شما باید بگویم: به رغم رویش جوانه‌های جنبش «نه به اعدام»، اعدام‌ها ادامه پیدا خواهد کرد. در نگاه من، جمهوری اسلامی، بدون اعدام، دیگر جمهوری اسلامی نیست.

با شما موافقم. اعدام یکی از کارکردهای اصلی نظام جمهوری اسلامی‌ست؛ مانند بقیه‌ی نظام‌های دیکتاتوری یا مستند. اما نکته‌ای را که به آن اشاره کردید به نظرم دارای اهمیت بیشتری‌ست. تجمع و اعتراض به اعدام، نه تنها در هنگام جنبش زن، زندگی، آزادی، که پیش از آن و در دو سال گذشته آغاز شده بود. تجمع و اعتراض خانواده‌ها در برابر دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در شهرهای مختلف و به ویژه در تهران. این اعتراض‌ها بیشتر به اعدام‌های زندانیان جرائم عمومی بود. همان‌ها که قربانی‌های اصلی سیاست‌های تپاه‌کننده جمهوری اسلامی هستند. و البته برای هراس‌افکنی در جامعه و نه تنها برای «عبرت» دیگران. آیا شما فکر می‌کنید تنها با انتشار بیانی‌های می‌توان مانع اعدام شد؟ پرسش این است؛ به جز این بیانی‌ها و محکوم کردن‌ها چه کارهایی را می‌توانستیم انجام دهیم و یا می‌توانیم انجام دهیم؟

فکر نمی‌کنم از «جنبش» یاد کرده باشم. گفتیم: برای نخستین بار جوانه‌های یک جنبش مخالفت با حکم اعدام را در کشورمان می‌بینیم. فکر می‌کنم واژه‌ی «جوانه‌های یک جنبش» را به کار بردم. به هر رو، با شما هم عقیده‌ام. پیش‌تر هم تکاپوهایی در مخالفت با مجازات اعدام داشته‌ایم؛ چه به شکل پراکندن اطلاعیه و اعلامیه و چه به صورت نگارش نوشته و بیانی‌ها. اما تأکید می‌کنم مخالفت با حکم اعدام، هرگز چون چند ماه گذشته، مسئله و موضوع بحث و فحش‌های روشنفکران کشور و «افکار عمومی» جامعه‌ی ما نبوده است. مردم عادی هم امروزه در این باره گفتگو می‌کنند و انزجارشان را از این مجازات عهد عتیق نشان می‌دهند. بسیاری به این درک رسیده‌اند که اعدام راه حل هیچ مشکلی نیست و تنها به نفرت و خشونت و کین‌توزی دامن می‌زند. من احساس می‌کنم که پاره‌ی بزرگی از جامعه ما در آستانه‌ی یک تحول فکری و فرهنگی مهم قرار گرفته است؛ نیز یک

گفتمان تازه: «اعدام، ملغا باید گردد». فاش می‌گویند: باید مجازات اعدام را از سیاهه‌ی مجازات‌های قانونی برداشت و دور انداخت. اعدام نه می‌تواند از ارتکاب جرم و جنایت پیشگیری کند و نه می‌تواند مردم را بترساند. یادداشت آقای مصطفی مهرآئین که چند روز پیش انتشار یافت، جای درنگ دارد. (مصطفی مهرآئین، «معنای این اعدام‌ها چیست؟» این نوشته دیگر در دسترس نیست) با اجازه‌ی شما پاره‌هایی از آن را می‌خوانم. این جامعه‌شناس و استاد دانشگاه، با طرح یک پرسش، بحث‌اش را می‌گشاید:

«حکومت چرا دست به چنین جنایاتی می‌زند؟... اگر برای "عبرت‌آموزی" اقدام به کشتن می‌کند، به زبان آلبر کامو "در تامل درباره‌ی گیوتین"، پس چرا این عمل را در ملاء عام انجام نمی‌دهد و آن را مخفیانه و در حصار دیوارهای زندان انجام می‌دهد. اگر برای "انتقام‌گیری" و رضایت حاکم و تلافی کردن اینکار [را] انجام می‌دهد که باید باز به زبان کامو بداند، انتقام‌گیری یک عمل غریزی و طبیعی است که از یک حکومت مدعی قانون بعید است بجای عمل بر مبنای قانون بر مبنای غریزه عمل کند. اگر حکومت فکر می‌کند "هراس از مرگ" بزرگترین هراس انسان‌هاست و از این طریق می‌خواهد مانع از شکل‌گیری دوباره‌ی جنبش انقلابی مردم شود، باید از زبان فرانسیس بیکن بداند که قدرتِ عواطف انسانی چون عشق، عشق به وطن، میل به آزادیخواهی و... آنقدر قوی‌تر از هراس از مرگ است که انسان به راحتی می‌تواند در راه عواطف خود مرگ را به جان بخرد.» نکته پایانی این متن کوتاه نشان از ژرفای اندیشه‌ی راهنمای این جنبش در حال شکل‌گیری دارد. می‌نویسد...: «جمهوری اسلامی در ناخودآگاه خود می‌داند که در ذهن مردم ایران در حال دادگاهی شدن و تمام شدن است... اما نمی‌داند که مردم ایران حکم به اعدام او نخواهند داد. بالاترین حکم مردم ایران برای جمهوری اسلامی "حبس ابد" است. مردم ایران در ایران آزاد خود، حتی جمهوری اسلامی را نخواهند کُشت تا دیگر هرگز مجازات مرگ در این سرزمین حاکم نشود.»

چه بیان عالی؟ به این ترتیب می‌توانیم در فردای برافتادن جمهوری اسلامی به ۱۴۲ کشوری ببینیم که مجازات اعدام را برچیده‌اند. (بنا بر آمار سال ۲۰۲۲، تنها در ۵۳ کشور جهان - از جمله ایالات متحده آمریکا و چین - مجازات اعدام همچنان پا برجاست)

از من می‌پرسید جز دادن اطلاعات و اعلامیه، کار دیگری هم می‌توانستیم/ می‌توانیم انجام دهیم برای پیشگیری از اعدام‌ها؟ پاسخ من به این پرسش، مثبت است. آری می‌توانستیم. هنوز هم دیر نشده. کافی‌ست شماری از جریان‌های باورمند به «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و مخالف پیکر حکم اعدام، اراده‌ی خود را برای راه انداختن یک کارزار بین‌المللی جدی و هدفمند در راستای توقف اعدام‌ها در ایران اعلام کنند و به هماهنگی اکسیون‌های اعتراضی برآیند. بهتر از من می‌دانید که کارزارهای جدی و هدفمند، پیش از هر چیز به روشنگری می‌پردازند. دیگر اینکه خود را به یک شکل از مبارزه محدود نمی‌کنند. به شکل‌های گوناگون مبارزه، دست می‌یازند. راهپیمایی و تظاهرات ایستاده را با تبلیغات در رسانه‌ها در هم می‌آمیزند. با جمع‌آوری امضاء از روشنفکران شناخته شده‌ی جهان و ایران - و چاپ امضاها در نشریه‌های پُر خواننده (حتی به صورت آگهی) مردمان شهری را که در آن می‌زیند نسبت به وضعیت زندانیان سیاسی ایران حساس می‌کند. از وجدان‌های بیدار می‌خواهد به هر گونه که می‌توانند به سیاست بی‌رحمی و کشت و کشتار جمهوری اسلامی اعتراض کنند و اعتراض‌نامه‌هاشان را به وکلای‌شان و یا کمیسیون حقوق بشر ملل متحد بفرستند. در صورت لزوم دست به اعتصاب غذا بزنند و وو همچنین به رنگین‌کمانی از کارهای ابتکاری. در این زمینه باید از تجربه‌ی غنی «کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران در خارج از کشور»، آموخت. کتسگری سنجیده‌ی این سازمان رزمنده بود که پرویز نیکخواه و یارانش که در دادگاه نظامی به اعدام محکوم نشدند (۱۳۴۷) و از مرگ نجات یافتند، نیز بیژن جزنی و یارانش در همان سال ۱۳۴۷.

این همه اما به آن معنا نیست که کارزارهای جدی و هدفمند در واپس نشانیدن رژیم‌های مستبد، و نجات جان مبارزان راه آزادی همواره موفق می‌شوند. از دوره‌ی محمد رضا شاه پهلوی مثال آوردم. مثال عکسش دادگاه مسعود احمد زاده و عباس مفتاحی و یاران‌شان است. با اینکه کنفدراسیون همه کار کرد که جان آنان را نجات دهند، کارزار جهانی‌اش کامیاب نبود و ده تن از اعضای آن گروه در اسفند ۱۳۵۰ به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند؛ از آن میان مسعود احمدزاده، عباس مفتاحی، حمید توکلی، بهمن آژنگ و...

می‌خواهم بگویم حکومت‌های استبدادی - آن هم حکومتِ مار خورده و افعی شده‌ی این کشور جمهوری اسلامی - با حساب کتاب سیاست‌های خود را تنظیم می‌کنند. عامل‌هایی در واپس‌نشتن‌ها و واپس‌نشتن‌های‌شان عمل می‌کند که همیشه برای ما روشن نیست. اما می‌دانیم که امروز برخلاف دهه‌ی شصت خورشیدی، اعتبار و آبروی‌شان در میان افکار عمومی و دولت‌های اروپایی و آمریکای شمالی از اهمیت بسیاری برخوردار است. اما عامل بین‌المللی تنها یکی از عامل‌هاست. موقعیت کلی‌شان در گستره‌ی جامعه را نیز باید به دیده گرفت؛ نیز توازن قوای سیاسی در داخل کشور را، جدل میان جناح‌های مختلف را، روحیه مردم را و...

آن هراسی را که شما به آن اشاره کردید، من در چنین متنی درک می‌کنم. به بیانی دیگر اگر حکومت هراسی داشته باشد در کاربست گسترده‌ی حکم اعدام مخالفان سر نخ آن، در زمینه‌هایی‌ست که برشمردم. از آنجا که حضرات اهل تحلیل سیاسی هستند، می‌دانند کجا باید هراس داشته باشند و کجا می‌توانند با آسودگی خیال آنچه را که می‌خواهند به

اجراء بگذارند، بدون "پرداخت مالیات". من حدس می‌زنم - با ضرس قاطع نمی‌توانم بگویم - اگر امروز کارزار بین‌المللی جدی و هدفمندی برای نجات جان کُنشگران «جنبش زن، زندگی، آزادی» شکل بگیرد - که هنوز شکل نگرفته است - این کارزار می‌تواند بسیار اثرگذار باشد و برای حکمرانان اسلامی، سرچشمه‌ی هراسی نفسگیر. نمی‌دانم آیا توانستم به پرسش شما پاسخ دهم؟

من پرسش‌ام را به گونه‌ای دیگر طرح می‌کنم. امروز در ایران ده‌ها نفر در راهروهای مرگ هستند. به نظرم وظیفه‌ی نیروهای مدافع حقوق بشر و نیروهای دادخواه این است که مشخص بگویند امروز چه باید کرد که این ده‌ها نفر که در راهروهای مرگ هستند اعدام نشوند. با وجود تمام بهانه‌هایی که جمهوری اسلامی دارد. با ایستادن در مقابل بهانه‌هایش. من فکر می‌کنم دو موضوع را باید از هم جدا کنیم. یک مسئله‌ی روزمره و جاری که ۴۴ سال است ما با آن سروکار داریم و هر روز کم و بیش یک خبر اعدام می‌شنویم؛ و یک بحث آرمانی به شکل کلی است که مجازات انسان با مرگ مجازات نیست بلکه انتقام است، قتل دولتی است. شما به کمپین‌های بین‌المللی اشاره کردید که بدون شک من هم موافقم که اگر ویژگی‌های برشمرده شما را داشته باشند، تأثیرگذارند. اما چگونه باید جامعه را تجهیز کرد که در مقابل این گونه اعدام‌ها پا سفت کنند و بایستد؟

درست است. هرگاه یک جنبش قوی ضد مجازات اعدام در جامعه جریان داشته باشد؛ یا این آگاهی در جامعه جاری و ساری باشد که اعدام مشکل‌گشا نیست و نباید جان مردمان را ستاند - از مجرمان عادی گرفته تا مخالفان سیاسی - کار حکمرانان مستبد سخت می‌شود.

در جریان انقلاب بهمن ۱۳۵۷ چنین آگاهی و حساسیتی در جامعه‌ی ما وجود نداشت. اندک‌شمار بودند کسانی که با مجازات اعدام، مخالفت اصولی داشتند. اما در این چهل سال گذشته وضعیت دگرگون شده است. نمی‌خواهم بگویم که این دگرگونی بنیادین بوده است و فراگیر. هنوز راه درازی در پیش داریم برای رسیدن به آگاهی ریشه‌دار و همه‌سویه‌ای درباره‌ی زشتی و پلشتی مجازات اعدام و ضرورت لغو آن. گفتیم که هنوز در آغاز راهیم و مخالفت با مجازات اعدام، بیشتر از سوی جرگه‌های روشنفکری و جریان‌های سیاسی مخالف جمهور اسلامی به گوش می‌رسد. در جریان انقلاب ۱۳۵۷ این را نداشتیم. نه نیروی روشنفکری که با حکم اعدام مخالفت باشند و نه جریان‌های سیاسی سیاسی که به حق زندگی انسان‌ها پایبند باشند. فکر می‌کنم فقط یکی دو جرگه‌ی سیاسی بودند که با مجازات اعدام مخالفت می‌کردند. صدای آن‌ها هم بسیار نحیف و ضعیف بود.

چه آن روز و چه امروز، خانواده‌ها بوده‌اند که به هر دری می‌زنند تا از اعدام عزیزان‌شان پیشگیری کنند. آن روز اما تنهای تنها بودند و از حمایت دوست و آشنا و در و همسایه برخوردار نبودند. امروز از همدلی برخوردارند و بسیاری از کسانی که با آن‌ها هم‌آوا هستند و همبسته. این نیز به نوبه‌ی خود، تغییر مهم و معناداریست در کشور ما. به باور من، در این دوران گذار، برای پیشگیری از اعدام هر آن که به این مجازات بی‌رحمانه محکوم می‌شود، باید شکل‌های گوناگون مبارزه را به کار گرفت. به یک شکل مبارزه نباید بسنده کرد. هیچ شکلی را نباید مطلق کرد و شکل‌های دیگر را تخطئه. وانگهی باید با سعی صدر به روش‌ها و منش‌های گوناگون کنشگری روبه‌رو شویم. هر کس، هر کاری را که از دستش ساخته است، باید انجام دهد. باید فضایی ساخت که هر کس متناسب با توان و امکاناتش دست به کار شود. پذیرش و احترام به گوناگونی راه‌ها و روش‌ها، امروز بیش از همیشه مهم است. اما نباید از دیده دور داشت اهمیت یک کارزار جهانی را برای رسیدن به هدف که همانا نجات جان «زندان‌ی‌وجدان» است. در موقعیتی هستیم که می‌توانیم یک کمپین جهانی جدی به راه اندازیم. بسیاری حاضرند که برای نجات جان مبارزان دربند، از خود مایه بگذارند و بر پایه‌ی یک برنامه‌اندیشیده شده به جنب و جوش درآیند. می‌شود در گرماگرم یک رشته اکسیون اعتراضی - و از آن میان جمع‌آوری امضا شهروندان آگاه - از چند تشکل‌های حقوق بشری یا وکلای که در زمینه کار کرده‌اند و تجربه دارند، خواست که از نمایندگان پارلمان‌ها و یا کمیسیون حقوق بشر ملل متحد بخواهند به دولت ایران هشدار دهند و بگویند که اعدام آزادی‌خواهان ایرانی را بر نمی‌تابند. این گونه‌ای از لابی‌گری است. من گمان می‌کنم شکل دادن به لابی‌هایی که شما به آن اشاره دارید، در خارج از کشور ممکن است و کارساز. در کشورهایی که مجازات اعدام وجود ندارد و فرهنگ حق زندگی انسان‌ها محترم شمرده می‌شود، گفتگو و مذاکره ساده‌تر پیش می‌رود. اما آیا در داخل ایران هم می‌توان لابی‌هایی ساخت که بتوانند رسماً با نمایندگان دولت و یا قوه قضائیه به گفتگو بنشینند؟ در حکومت پهلوی‌ها که امکان چنین چیزی مطلقاً وجود نداشت. در بهترین حالت، خویشان و دوستان عالی‌رتبه و قدرتمند محکوم به اعدام بودند که با مقامات حکومتی وارد مذاکره مستقیم یا نامستقیم می‌شدند و تقاضا می‌کردند که از اعدام زندانی در گذرند. گمان می‌کنم این سبک کار در جمهوری اسلامی نیز رایج باشد. گویا در این حکومت فاسد، با رشوه هم می‌شود حکم اعدام را به چند سال حبس فروکاست اما این که بشود در جمهوری اسلامی کانون حمایت از زندانیان وجدان به وجود آورد، یا هر لابی دیگری، به باور من ناممکن است. این گونه کانون‌ها اگر هم بتوانند در وضعیت ویژه‌ای به پهنه‌ی هستی اجتماعی پا بگذارند، زندگی کوتاهی دارند. هم از این روست که بهترین و کارآمدترین راه مبارزه برای نجات جان انسان‌ها و مبارزان را سازمان دادن کارزارهای جدی و هدفمند در

کشورها و شهرهای اروپا و آمریکای شمالی می‌دانم. این کارزارها، آنگاه که با سر دادن صداهای اعتراض در داخل کشور توامان شوند، می‌توانند بسیار اثرگذار باشند. پاسخکم را به پرسش «چه باید کرد؟» شما، جمع می‌بندم. نوشتن اطلاعیه و بیانیه مهم است. از این راه است که مردم از جنایت‌های انجام شده یا در حال انجام، آگاه می‌شوند. اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های خوب، روزنامه‌ها و نشریه‌های معتبر را تغذیه می‌کند: نیویورک تایمز، لوموند، واشنگتن پست، گاردین، فرانکفورتر آلمگامینه زایتونگ، همه از اطلاعیه‌های اپوزیسیون بهره بردارند. اما حواس‌مان باید باشد که گاه بهترین اطلاعیه‌ها و در کل، بهترین تبلیغات هم جوابگو نیست. در این گونه وقت‌هاست که اعتصاب غذا و شکل‌های تندتر مبارزه در دستور کار قرار می‌گیرد. هشیاری سیاسی باید داشت و نرمش برای گزینش شکل مناسب مبارزه در هر سرپیچ پیکار. من حدس می‌زنم چند تن از ایرانیان مهاجر و تبعیدی در موضع‌گیری وزارت خارجه آلمان نسبت به اعدام صالح میرهاشمی، سعید یعقوبی و مجید کاظمی، نقش داشته‌اند. از خود می‌پرسیم اگر این‌ها هشیاری سیاسی می‌داشتند و نسبت به خطری که این مبارزان را تهدید می‌کرد، حساسیت بیشتری داشتند، آیا بیانیه وزارت خارجه‌ی آلمان پیش از کشته شدن آن سه جوان انتشار نمی‌یافت؟! نمی‌خواهم بگویم اگر چنین بیانیه‌ای صادر می‌شد، حکومت این سه تن را نمی‌کشت. چه، اعدام‌ها درست زمانی صورت گرفت که جمهوری اسلامی و اروپایی‌ها، و از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا درگیر مذاکره بودند. ما از آنچه پشت درهای بسته روی می‌دهد آگاه نیستیم، اما می‌دانیم که این‌ها در حال مذاکره هستند و چانه‌زنی.

معینی: دستکم از سال ۲۰۱۱ گزارش‌گران ویژه سازمان ملل برای بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران، احمد شهید پس از ایشان عاصمه جهانگیر که مدت کوتاهی بودند و سپس جاوید رحمان، در تمام این گزارش‌هایشان به مسئله‌ی اعدام به شکل جدی و آماری پرداخته‌اند. اما هیچ زمانی چون امروز ایران در نهادهای جهانی چنین موقعیتی خوبی قرار نداشته است. در حال حاضر یک گزارشگر ویژه داریم، یک کمیسیون تحقیق و بررسی در رابطه با کشتار پس از کشته شدن مهسا امینی در جنبش زن، زندگی، آزادی داریم. بلندگوهای بسیاری در اختیار ایران قرار گرفته از فستیوال کن تا نزد سناتورهای امریکایی و دیگر نمایندگان کشورهای مختلف و این امکان وجود دارد تا در این باره صحبت شود. بحث من این نیست که جمهوری اسلامی در این شرایط لج می‌کند. نه جمهوری اسلامی به گفته‌ی «حکومت بقال‌ها است». حکومتی معامله‌گر است. و دقیقاً درست در همین مذاکرات است که اعدام می‌کند. در خارج این کارها شده و سال‌هاست که می‌شود. اما باز هم می‌پرسیم چگونه می‌توان اقدامی جدی برای توقف اعدام کرد؟ مهاجر: شما را می‌فهمم. اما بعد دیگری هم این مسئله دارد که ناچاریم آن را به دیده بگیریم. می‌دانیم که هر چقدر کارمان را درست انجام دهیم، هر چقدر پیگیری و هشیاری داشته باشیم، باز در جاهایی ممکن است کم ببوریم. ببینید ما با حکومتی روبه‌رو هستیم که همانندش در این روزگاران یافت می‌شود. تعامل با این حکومت، بسان بازی کردن شطرنج است با میمون. میمون همه قواعد بازی را می‌آموزد و پایه پای تو می‌آید، اما وقتی می‌بیند که به زودی مات می‌شود، مهره‌ی مهاجم را می‌خورد! ما همواره باید سویی میمون‌وار این نظام و افسرهای بیدادگر را پیش رو داشته باشیم. درست به همان دلیلی که رویش انگشت گذاشتید: هزینه‌ی سنگینی که تاکنون پرداخته‌ایم. ببینید «جنبش زن، زندگی، آزادی» چه تاثیری بر جامعه‌ی ایران برون مرزی داشته است. این جامعه را زیر و رو کرده و سبب رویدادهایی شده است که به مخیله‌مان نمی‌رسید. چند صد هزار ایرانی در همبستگی با این جنبش انقلابی به میدان آمدند و کوشیدند که «صدای این جنبش» در خارج از کشور باشند و حقانیت مبارزه برای برانداختن جمهوری اسلامی را به جهان، نشان دهند. اما این جنبش نتوانست برای نجات جان‌های شیفته‌ای که به هم‌آوردی با جمهوری اسلامی برآمده‌اند یک کارزار جدی بین‌المللی راه بیندازد؛ با اینکه از پیش می‌دانستیم بسیاری در راه‌روهای مرگ نشسته‌اند و در انتظار نوبت خود روز را به شب می‌رسانند. در دوره‌ی شاه چنین نبود. با اینکه بیش از چند ده هزار ایرانی، آن هم دانشجوی، در شهرهای اروپایی و آمریکای شمالی نداشتیم (امروز بیش از پنج میلیون ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کنند) «فعالیت‌های دفاعی» کنفدراسیون در افشای سرکوبگری‌های ساواک و پشتیبانی از مخالفان دیکتاتوری شاه، زبان‌زد خاص و عام بود. مثال گروه جزئی، از نمونه‌های موفق کارزارهای بین‌المللی کنفدراسیون بود؛ مثال گروه احمدزاده از نمونه‌های ناموفق. گرچه کمپین کنفدراسیون در پشتیبانی از احمد زاده و یارانش بسی بزرگتر و نیرومندتر از کمپین پشتیبانی از بیژن جزئی و یارانش بود (اسناد آن موجود است)، نتوانست به نجات جان همه‌ی دستگیرشدگان بیانجامد. با اینکه کنفدراسیون در این مورد نیز یک وکیل پُرآوازه - نوری آلبا - را به ایران فرستاد که در جلسه‌های دادگاه حضور داشت و گزارش‌هایش چشم‌های بسیاری را نسبت به ماهیت نظام سرکوبگر شاه و شکنجه‌های ساواک، باز کرد. با این همه ساواک و در راس همه شاه بر آن بودند که باید احمدزاده و اعضای اصلی گروه را سربسته کرد و بهای بین‌المللی را نیز پرداخت.

نتیجه‌گیری کنم. از یک سو نکته‌هایی ست که به درستی بر آن انگشت گذاشتید؛ و از سوی دیگر این را نیز باید ببینیم که با رژیم‌های استبدادی سروکار داریم که قرار نیست در برابر فشارهای بین‌المللی لزوماً عقب نشینند. این نکته را هم نمی‌توانیم از دیده دور داریم که همه‌ی آنچه انجام می‌دهیم، تمام کارها و کنش‌ها و واکنش‌هایمان، محدودیت‌های ساختاری دارد. ببینید همین که در میانه‌ی چنین وضعیتی حکومت می‌تواند چهل نفر از وکلای دادگستری را احضار

کنند و به آنها اخطار دهد، سرشار از ناگفته‌هاست. آخر با این نظام قضایی به کجا می‌توان رسید. چند تن از این وکلا توانستند در دادگاه موکلین‌شان حضور یابند و از آنها دفاع کنند؟! هر روز هم، شگرد تازه‌ای به میان می‌آورند: مجازات اعدام به جرم سب‌النبی. اکنون برای سب‌النبی و توهین به مقدسات اسلام نیز حکم اعدام می‌دهند. این کارهای‌شان صدای شماری از روحانیون همراهشان را نیز درآورده است. کم پیش آمده که اساتید حوزه‌های علمیه هم به اعتراض برآیند و بگویند آنچه شما می‌کنید، اسلامی نیست و به دور از سنت محمد است. کم پیش آمده است که چندین مرجع صدای اعتراض سر دهند و بگویند معنی «محرابه» این نیست که شما می‌گوئید. و محاربه خصوصیتی دارد که درباره‌ی دستگیر شدگان «اغتشاشات اخیر» صدق نمی‌کند. ما امروز با وضعیتی روبه‌رو هستیم که حتا در میان بلوک قدرت صداهای ناهمسازی می‌شنویم و چقدر مهم است هوشیار بودن و از این اختلاف عقیده‌ها و سلیقه‌ها استفاده بجا کردن. در یک کلام، باید بسیار هوشیار و حواس‌جمع باشیم، باید با جدیت بحث و فحص‌های سیاسی درون حاکمیت را پی بگیریم. از تجربه‌های گذشته بیاموزیم و تا آنجا که ممکن است آنها را به کار بگیریم. 4- با آگاهی و هوشیاری راهی به پیش باز کنیم. برای یاری به جنبش و نجات انسان‌ها.

یکی از محورهای گفته‌های شما که من یکسره با آن موافقم این بوده است که جان انسان‌ها عزیز و ارزشمند است و نباید به گونه‌ای رفتار کرد و دست به تبلیغ زد که این جان‌های شیفته بیهوده پرپر شوند.

ما در گفتگویی درباره‌ی زندانیان از عبارت گروگان استفاده کردیم. این یک واقعیت است. کاری که جمهوری اسلامی با زندانی‌ها می‌کند چیز دیگری جز این نیست. زندانی‌ها به راستی گروگان هستند. گروگان هستند تا باج جمهوری اسلامی به هر شکلی پرداخت شود. جمهوری اسلامی نظامی‌ست که شهروندان خودش را گروگان می‌گیرد برای معامله کردن در مناسبات بین‌المللی. ماجرای دو ملیتی‌ها به کنار. یک ملیتی‌ها هم گروگان هستند. اما بحث اصلی اینجاست که بدون شک جمهوری اسلامی اساساً کارش این نیست که بخواهد به نجات انسان فکر کند. آن نیروهایی که به این انسان و حق حیات او فکر می‌کنند چگونه باید تلاش کنند؟

درست است؛ درباره‌ی این مسائل می‌اندیشند. خوب می‌دانند از سلاح اعدام چگونه، چه زمان و در کجا استفاده کنند! برخی می‌گویند که جمهوری اسلامی اینک بر آن است که هر هفته و یا هر دو هفته، چند نفر را اعدام کند تا به صفوف جنبش «زن، زندگی، آزادی» هراس افکند و آن را فرونشاند. نمی‌دانم این حرف چقدر درست است. اما می‌دانم کاربست حربه‌ی اعدام (در اینجا با سلاح‌های دیگر کشتار و آزار مخالفان کاری ندارم؛ از آن میان مسمومیت دانش آموزان) به عامل‌های باز می‌گردد که هم‌هش را رو نمی‌کنند و یا هروقت به سود سیاست‌شان است رو می‌کنند. گزارش آقای عمادالدین باقی را که خواندم متوجه شدم که اعدام‌های اخیر با یک سلسله عملیات مسلحانه‌ی بی‌ارتباط نبوده. عملیات مسلحانه‌ای که صدایش را در نیاورده بودند: **باقی می‌نویسد:** «در طول چهار ماه اخیر ده‌ها مورد اقدامات فردی با سلاح‌های سرد و گرم و حتی حمله با اتومبیل از سوی افراد جان به لب رسیده رخ داده که فقط بخشی از آنها رسانه‌ای شده اند و پراکندگی آن در نقاط و شهرهای مختلف هم پیام مهمی دارد.» باقی سؤال می‌کند چرا این عملیات را رسانه‌ای نمی‌کنید؟ و هشدار می‌دهد کارهایی که می‌کنید و به این ترتیبی که پیش می‌روید خطرناک است اینجا ما یک باره درمی‌یابیم که زیر پوست جامعه چیزهایی روی می‌دهد که ما از آن بی‌خبریم. به مثل ماجرای «آتش‌سوزی در انبار بزرگ لوازم یدکی موتور در تهران» در روز ۳۰ اردیبهشت را به درستی نمی‌دانیم. نمی‌دانیم آیا این یک خرابکاری بوده است از سوی مخالفان جمهوری اسلامی و نمونه‌ی «سابوتاژهای شرافتمندانه»، یا یک تصادف صرف. این گونه داده‌ها یک چند پوشیده می‌مانند و سپس بنا به حساب و کتاب‌های سیاسی، بزرگ جلوه داده می‌شوند و یا بسیار کوچک. بیش و کم همین مکانیزم را درباره‌ی مسائل سیاست خارجی نیز به کار می‌گیرند. این‌ها با خبر بازی می‌کنند و آگاهی نسبت به این سیاست و بازی‌های‌شان مهم است. اگر سه هفته خبر اعدام ندهند، معنایش این نیست که اعدامی صورت نگرفته است. اگر سلسله اعدام‌ها بتواند کمک کند به اینکه جو رخوت و وحشت دامن‌گیر شود، می‌توانند یک چندی از آن درگذرند تا دوباره نیازش فرا رسد. من خیلی ساده بحث را مطرح می‌کنم. هدفم این است که پیچیدگی رفتار حضرات را نشان دهم. هم از این روست که باید هوشیاری کامل داشته باشیم.

شما به درستی اشاره کردید که جمهوری اسلامی می‌داند چگونه اقدام کند و به درستی گفتید که جمهوری اسلامی منتظر واکنش است و همین کار را هم می‌کند. کنشی در برابر جمهوری اسلامی انجام نمی‌شود تنها همان واکنش است. شما از آقای باقی نام بردید. آقای باقی نهاد کارایی در ایران داشتند: سازمان دفاع از حقوق زندانیان و نه زندانیان سیاسی. این نهاد کمک‌های شایانی به زندانیان و خانواده زندانیان کرد. اما جمهوری اسلامی آن را تحمل نکرد. خوب است یاد کنیم که یکی از نخستین تلاش‌ها برای ایجاد نهادی در حمایت از لغو مجازات اعدام تشکل پاسداران حق حیات بود که آقای باقی می‌خواستند ایجاد کنند. که نگذاشتند.

در همین گزارش‌های که نوشته اشاره می‌کنند که هفت کتاب در این زمینه تألیف کرده است